راه و رسم کلابی‌گری
قسمت پنجم

شرکت کنید شرکت بزنید

راهنمای عملی رشد و موفقیت سیاسی

محمدرضا شهبازی
طنزپرداز

در این سری مطالب سعی میکنم شما را با نکات و دستورالعمل‌هایی آشنا کنم که کمک می‌کند زودتر، راحت‌تر، بی‌خطرتر و مطمئن‌تر به رشد و موفقیت در عرصه سیاست برسید. دوست داشتید امتحان کنید.

● به هیچ دعوتی نه نگویید

برای هر فرد فعال در عرصه سیاست هیچ چیز مهم‌تر از زمان نیست. اما خود این زمان می‌تواند قربانی چیز مهم‌تری شود؛ آن چیز چیست؟ جلسه، گعده، دورهمی، ناهار کاری و از این قسم امور که هر جور راحتید می‌توانید صدایش کنید.

اصلا شما زمان را برای چه می‌خواهید؟ برای اینکه در سیاست رشد کنید دیگر. مطمئن باشید هیچ چیز مثل نشست و برخاست با آدمهای عرصه سیاست نمی‌تواند شما را رشد دهد.

فلذا آب دستتان بود، بگذارید زمین و هر کس پیشنهاد جلسه یا هم‌نشینی داد قبول کنید. اصلا هم نپرسید دستور جلسه چیست؟ دستور جلسه سگ است... اه! چه کار به دستور جلسه دارید؟ دستور جلسه، خود جلسه است. دستور جلسه خود شمایید (نوشتن این جمله اینقدر نزدیک به آن جمله که تویش سگ داشت یک‌مقدار برخورنده است که خب... بگذریم)

غرض اینکه آقاجان! تا می‌توانی با این و آن بنشین. باغ برو، استخر برو (استخر فرح نرو!)، قهوه‌خانه و رستوران برو، جلسه هم‌اندیشی و سمینار برو. بگذار تو را ببینند. چند بار که در جمع‌ها تکرار شوی، فکر می‌کنند کسی هستی وگرنه بیکار نیستی که هی این‌ور آن‌ور باشی.

● در عکس‌ها باش

اسم آقای دوربینی بد در رفته وگرنه اینکه شما سی سال در هر مراسمی باشی، در عکس‌ها هم باشی کم هنری نیست. اینکه بدانی کجا بنشینی یا بایستی که عکاس هرجور قاب ببندد نتواند حذفت کند خودش یک هوشمندی تجربی خاصی می‌خواهد.

بنابراین سعی کن اگر جلسه و نشست و سمینار رفتی، جایی بنشینی که توی عکس‌ها باشی.

پشت ستون ننشین. در تاریکی ننشین. گوشه‌ها ننشین. دست در دماغت نکن. خودت را نخاران. پذیرایی را بگذار در کیفت و بعدا بخور (آن بنده خدا را دیدی که بی‌نوا یک حلیم خورد ولی چطور گیفش را ساختند؟ عبرت بگیر) مراقب باش سر موز از کیفت بیرون نباشد. میوه را داخل جیب کت نگذار، باد می‌کند لو می‌روی گشنه! آب‌میوه را تا تهش میک نزن که قل‌قل کند (درست است صدایش در عکس نمی‌افتد اما بغل دستی‌ها می‌شنوند و سوژه‌ات می‌کنند) اگر پذیرایی از این آب‌میوه‌های دارای تکه میوه بود، بی‌خیال آن تکه آخر که بیرون نمی‌آید شو و هی تکانش نده و یک چشمی تویش را نگاه نکن؛ تاریک است و چیزی پیدا نیست. اگر دستشویی رفتی دستت را با شلوارت خشک نکن. اگر غذا سلف سرویس بود بیش از سه نوع همزمان در بشقابت نریز. کفشت را در نیاور و یک زانو روی صندلی ننشین. پک فرهنگی نگیر (من همه‌اش را گرفته‌ام دو زار به درد نمی‌خورد). با پوشه‌ای که نشان جلسه هم‌اندیشی قبلی را دارد به جلسه هم‌اندیشی بعدی نرو. اگر احساس کردی دوربین رویت هست در لنزش زل نزن. اگر زدی و کار از کار گذشت دیگر چشمت را ندزد که یعنی مثلا حواسم نیست، بلکه به‌جایش یک لبخند ریز بزن.

● اگر دعوت نشدی...

یک حساب سرانگشتی ثابت می‌کند تقریبا ۷۸ درصد از همایش‌ها و نشست‌های سیاسی و... در دوازده درصد از سالن‌های همایش برگزار می‌شود.

یعنی شما اگر آمار چند تا سالن را داشته باشید بخش زیادی از برنامه‌ها را از دست نمی‌دهید. پس منتظر دعوت و اعلان عمومی و... نباش. اسم سالن‌ها را لیست کن و هر روز برنامه‌شان را از طریق سایت روابط عمومی آن سالن یا نهاد مربوطه چک کن. اگر دیدی مراسمی چیزی هست، بلند شو برو شرکت کن.

تاریخ کرموی جهان (۵)

گور بابای ناراضی

فرزانه صنیعی
طنزپرداز

زمانی که ملکه الیزابت از دنیا رفت (دقیق‌تر بگوییم، «بالاخره» از دنیا رفت) دکتر زیباکلام در توییتی پرسید خدایی چند نفر در طول ۷۰ سال حکومت ملکه، از وی آزرده‌خاطر بودند؟ این سوال، در عین دقیق و هوشمندانه بودن ناقص بود. درستش این بود که ایشان می‌پرسید کلاً در طول تاریخ انگلستان چه کسی از این امپراتوری آزرده‌خاطر بوده است. معلوم است که هیچکس. منابع تاریخی نیز تصریح می‌کنند که هرگز پیش نیامده کسی زنگ در خانه‌ی آقای زیباکلام را بزند و از امپراتوری انگلستان ابراز نارضایتی کند.

در عین حال بعضی‌ها، حالا آزرده‌خاطر که نمی‌شود گفت، ولی یک مختصر کدورت‌هایی از پادشاهان انگلستان به دل داشته‌اند. برای روشن شدن قضیه، ماجرای باغ جلیان‌والا در سال ۱۹۱۹ را تعریف می‌کنیم.

ماجرا از این قرار بود که انگلیسی‌ها به هندی‌ها قول داده بودند اگر در جنگ جهانی اول به عنوان سرباز انگلیس بجنگند به آن‌ها خودمختاری می‌دهند. لابد فکر کردید ناراحتی سر این بود؟ نخیر. خودمختاری که خیلی چیز خوبی است و هندی‌ها باید از خدایشان هم می‌بود. تازه اعطای خودمختاریِ همچین کار راحتی هم نیست و کلی مقدمات می‌خواهد. مثلاً لازمه‌اش این است که قبلا آن کشور را اشغال کرده باشند، که انگلیسی‌ها حتی زحمت این را هم از قبل کشیده بودند.

خلاصه اینطوری بود که پای هندی‌ها به جنگ جهانی اول باز شد و تعداد زیادی از آن‌ها به‌عنوان سرباز انگلیس در جهت منافع جنگی این کشور کشته شدند. لابد فکر کردید کدورت از اینجا شروع شد ولی باز هم خیر. چرا یک کشور باید از این که کشور دیگری جوانانش را به سربازی می‌برد و آن‌ها را مرد بار می‌آورد ناراحت باشد؟ خوب بود هزاران جوان هندی بدون کارت پایان خدمت می‌ماندند و کسی به آن‌ها زن نمی‌داد؟ تازه سربازی انگلیسی مثل سربازی‌های ما خاورمیانه‌ای‌های بدبخت نیست که کله‌ی آدم را بتراشند و همه‌اش ساچمه‌پلو بدهند. آدم اگر سرباز انگلیسی‌ها شود صبح به صبح بهش نان تست می‌دهند و توی یقلاوی‌اش هم آب‌پرتقال می‌ریزند.

جنگ جهانی اول تمام شد ولی از خودمختاری خبری نبود، بلکه انگلیسی‌ها قانونی تصویب کردند که به موجب آن هر فردی را که مظنون می‌دانستند، می‌توانستند بدون دلیل و حکم قانونی دستگیر و زندانی کنند. شاید فکر کرده‌اید دلیل ناراحتی هندی‌ها همین بود، ولی نخیر. اگر کسی از این قضیه آزرده‌خاطر شده باشد که معلوم می‌شود خودش یک ریگی به کفشش بوده. می‌خواست عین آدم رفتار کند تا کسی به او مظنون نشود.

مجموعه این شرایط باعث شد شش‌هزار هندی به نشانه‌ی اعتراض در باغ جلیان‌والا در شهر آمریتسار تجمع کنند. شاید فکر کردید که... نه باباجان. خیالتان راحت. اصلا کار به ناراحتی و این چیزها نکشید، چون تا آن جماعت بخواهند بفهمند چی به چی است انگلیسی‌ها خروجی باغ را بستند و بعد همه را گلوله‌باران کردند. البته ارتش انگلیس، با ژنرال فرمانده این عملیات برخورد لازم را داشت و همانطور که در قضایای این‌چنینی انتظار می‌رود، از او تقدیر مفصلی کرد.

تعداد کشته‌های این حادثه، متأسفانه از چندصد تا هزاروپانصد نفر گزارش شده است. می‌گوییم متأسفانه، چون آن زمان بی‌بی‌سی هنوز تاسیس نشده بود، وگرنه ما الان فکر می‌کردیم یک فرقه‌ای از هندی‌ها هستند که عقیده دارند اگر شش‌هزار نفری در باغی جمع شوند و با گلوله‌ی انگلیسی‌ها برخورد کنند عمر جاودان می‌یابند.

حتماً می‌پرسید ماجرای کدورت بالاخره از کجا شروع شد. راستش ما خودمان هرچه این ماجرا را بازخوانی می‌کنیم کوتاهی‌ای از جانب انگلیس نمی‌بینیم. حتی ملکه الیزابت یک بار شخصا به هند آمد و با خضوع تمام از طرف امپراتوری بریتانیای کبیر و شاه جرج ششم که این اتفاق در زمان او رخ داده بود محل حادثه را تماشا کرد. این یعنی اگر مختصر کدورتی هم بوده رفع شده و دو طرف از هم راضی هستند. گور بابای ناراضی.